



معرفی و نقد کتاب

«نشسته گاو» آخرین فریاد خاموشی

روزی که خورشید مرد



«نشسته گاو» آخرین فریاد خاموشی

آنچه در زیر می‌آید نگاهی به زندگی سرخپوستی به نام نشسته گاو است، نگاهی گذرا بر سیر ستمی است که بر صاحبان اصلی قاره آمریکا رفته است. در این مقاله به زندگی نشسته گاو و اطرافیان او از طریق دو منبع متفاوت داستانی یعنی رمان «نشسته گاو» و رمان «روزی که خورشید مرد» نگریسته شده است، لیکن قبل از ورود به زندگی نشسته گاو و پرداختن به متن داستان، بین مناسبت نیست، نگاهی هر چند اجمالی بر تاریخچه ورود سفیدپوستان به این قاره نویافته و شیوه برخورد آنان با سرخپوستان، ساکنان اصلی و صاحبان واقعی آن قاره بیافکنیم.

پانصد سال از زمانی می‌گذرد که کریستف کلمب پایش را به قاره آمریکا گذاشت (۱۴۹۲)، تعداد سرخپوستانی که در آن زمان در سرزمین آمریکا زندگی می‌کردند ۱/۵ میلیون نفر تخمین زده شده است، که پس از گذشت تقریباً ۳۵۰ سال (۱۸۵۰) به ۲۵۰۰۰۰ نفر تقلیل یافته‌اند. همین ارقام خود گویای چگونگی رفتار سفید پوستان با سرخپوستان محلی و دلیل بر تعمق در این پاره است.

وقتی سفیدپوستان به شمال شرق آمریکا گام نهادند، سرخپوستان با آنان رفتاری دوستانه در پیش گرفتند، اما چندی نگذشت که دو گروه در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. از آنجا که ساکنین جدید به تکنولوژی نظامی و سلاحهای آتشین مجهز بودند و نیز تشنه گسترش حوزه تسلط خود به طرف غرب بودند، تضاد بین آن دو گروه اجتناب‌ناپذیر می‌شود. در یک تجزیه و تحلیل عینی و واقعی می‌توان از نظر اخلاقی محق و مظلوم بودن سرخپوستان و ناحق بودن سفیدپوستان را در تصرف زمینهای آنان با اعمال زور بوضوح مشاهده کرد. اما چون تاریخ را سفیدپوستهای پیروز نوشته‌اند، لذا ساکنین اولیه آمریکا را پیشگامان (و نه مهاجمین) و سرخپوستان محلی را خائین (و نه شجاع) و موفقیت سفیدها را «پیروزی» و موفقیت سرخپوستان را «کشت و کشتار» توصیف کرده‌اند.

طرز تفکر ساکنین اولیه آمریکا و بعد از آن نسبت به سرخپوستان در سیاستی که می‌توان آن را کشتار و نابودی دسته جمعی سرخپوستان نامید، خلاصه می‌شود. حتی در سال ۱۷۵۵ در اعلامیه‌ای که علیه سرخپوستان پتوکیکات (در بوستون) انتشار یافت آمده است که:

«بنا به خواست مجلس نمایندگان بدین وسیله از تابعین پادشاه... در خواست می‌شود که هیچگونه فرصتی را جهت کشتن و نابودی سرخپوستان... از دست ندهند. دادگاه این استان رای داده است که به چنین افرادی جایزه دهد... برای دستگیری یک سرخپوست پتوسکات بالاتر از ۱۲ سال و آوردنشان به بوستون ۵۰ پاونده، برای پوست کله هر سرخپوستی... به عنوان مدرک کشتن او ۴۰ پاونده، و برای هر سرخپوست زیر ۱۲ سال و یا آوردن پوست کله او به عنوان مدرک ۲۰ پونده.»

این از واقعیات عجیب تاریخ است که افرادی که حاضر به صدور حکم برای کشتن و کندن پوست سرپه‌های سرخپوست و اعطای جایزه‌های بزرگ بودند، خود را محق و با وجدان و سرخپوستان را وحشی تلقی می‌کردند. کندن پوست کله انسانها در آمریکا توسط سفیدپوستان رایج شده است، اما جالب اینجاست که داستانها و قیلمهای غربی تا این اواخر آن را به سرخپوستان نسبت می‌دادند.

پیشرفت ساکنین سفیدپوست به سوی غرب آمریکا، شیوه زندگی و فرهنگ سرخپوستان را به کلی متحول ساخت و پایه‌هایش را لرزاند. دولت مرکزی قولهایش را پشت سرهم زیر پا گذاشت و هر وقت که

ساکتین جدید از راه رسیدند سرخپوستان را با زور جابجا کردند و زمینهای را که طبق قرارشان به سرخپوستان تخصیص داده شده بود، از آنان گرفتند و آنان را به جایی دیگر انتقال دادند. سیاستی که اتخاذ شد عبارت بود از انتقال سرخپوستان به سرزمینهای بی‌ارزشی که هیچ سفیدپوستی حاضر به زندگی در آنجا نبود، آنجا را اردوگاه (رزرواسیون) می‌نامیدند و می‌توانستند همه افراد یک قبیله یا طایفه را کاملاً تحت نظر داشته باشند. وانگهی جابجایی کاری مشکل بود و اغلب به ناپودی افراد می‌انجامید. برای نمونه چهار هزار نفر از سرخپوستان قبیله چروکی^۱ در جابجایی اجباری از کارولینا به جورجیا و اوکلاهما تلف شدند.

حملات پی در پی ارتش سفیدپوست آمریکا به سرخپوستان و انتقال اجباری آنان، سرخپوستان را به واکنش و امی داشت که گاه گاه پیروزیهای نیز به همراه داشتند. در سال ۱۸۷۶ ژنرال جرج کاستر، در نبرد با سرخپوستان قبیله سو، که توسط سرخپوستی ملقب به نشسته گاو رهبری می‌شد شکست مفتضحانه‌ای خورد اما با توجه به تعداد نفرات و تکنولوژی و سلاح در نهایت سرخپوستان بازندگان جنگ بودند.

برنامه سفیدپوستان برای سرکوبی سرخپوستان فقط در گرفتن زمینهای آنان خلاصه نمی‌شد، بلکه هدف برهم زدن شیوه زندگی و فرهنگ سرخپوستان و ادغام آنان در فرهنگ خودشان بود. زندگی در اجتماعات به صورت کمونها (جمععی) و شیوه قبیله‌ای برهم زده شد تا آنان فرهنگ غالب سفیدها را بپذیرند. علاوه بر اعمال زور که از معمولترین شیوه‌ها بود، بعضی اوقات زمینهای سرخپوستان را با پول می‌خریدند تا شاید آنان با پولی که دریافت می‌کنند وارد شبکه اقتصادی جامعه آمریکا شوند. اما بعضی از آنهایی که پول دریافت می‌کردند از اجداد خود دور می‌شدند و شاید بیش از $\frac{1}{4}$ از سرخپوستان باقی نمانده بودند که ارتباط قبیله‌ای را از دست نداده باشند. پرداخت پول به سرخپوستان واقعی نیز بجز یک دوره کوتاه و لخرجی، نفعی برای آنان نداشت. از آنجا که سرخپوستان به شیوه زندگی قبیله‌ای و جمعی عادت کرده بودند، نتایجی نمی‌توانستند به پیشرفت اقتصادی، تجربه مدیریت و سرمایه‌گذاری و بالاخره به پیشرفت فردی دست یابند.

در کل می‌توان گفت که سیاست سفیدپوستان آمریکا در ادغام سرخپوستان به فرهنگ و نظام اقتصادی خود با شکست مواجه شد، اما در برهم زدن شیوه زندگی سنتی و تبدیل آنان به افراد خود ساخته و تضعیف شده موفق بوده است. در حالی که بعضی از سرخپوستان اردوگاهها را ترک کرده و به شهرها رفتند. اغلیشان فقط توانستند در نقاط کیف و فقیرنشین در بدبختی به سر برند. ادغام سرخپوستان در جامعه امریکاییه دو دلیل شکست خورد: (۱) در جهت ادغام از آنها خواسته می‌شد که فرهنگ خود را کنار گذاشته و سرخپوست بودن را ترک کنند، (۲) در حالی که سرخپوستان به نحوی تحت فشار بودند که در جامعه آمریکا ادغام شوند و فرهنگ سفیدها را بپذیرند، راه پیشرفت آنان را با تمیض و سایر شگردها می‌گرفتند.

مسلماً تعدادی از سرخپوستان در جامعه آمریکا ادغام شده و پایگاهی مشابه طبقه متوسط آمریکا را کسب کرده‌اند؛ اما آنهایی که در وسط راه هستند و فرهنگی نیمه سرخپوست و نیمه سفیدپوست دارند، با ادغام عناصر نامطلوب هر دو فرهنگ در یکدیگر در شرایط ناگواری زندگی می‌کنند.

احتمالاً سرخپوستان در شرایط فعلی آمریکا محرومترین گروه اقلیت می‌باشند. یک سرخپوست به طور متوسط هشت کلاس سواد دارد. میزان بیکاری در میان آنان بین ۴۵ تا ۵۵ درصد است، و در بعضی فصول

و در میان بعضی قبایل تا ۸۰ درصد نیز می‌رسد. در حدود یک سوم سرخپوستان زیر خط فقر زندگی می‌کنند و بسیاری از آنها در خانه‌های مخروبه، در کلیه‌های حلبی، چادرهای کهنه و یا حتی در انومیلهای دور انداخته شده به سر می‌زنند. عمر متوسط سرخپوستان آمریکا ده سال پایتیر از میزان آن در کل کشور است. میزان خودکشی در بین آنها دو برابر و الکلیسم پنج برابر جامعه آمریکاست.

سرخپوستان تا سال ۱۹۲۴ حتی شهروند آمریکایی به شمار نمی‌رفتند. مبارزات آنان جهت حفظ خویشن و نگهداری فرهنگ و میراث خود پیوسته با شکست مواجه می‌شد. آخرین بار در ۲۹ دسامبر ۱۸۹۰ در محلی به نام وندوئی^۲ در ایالت داکوتای شمالی مهمترین مقاومت سرخپوستان در هم شکست شد. آنان پس از این شکست دیگر هرگز به مقاومت نپرداختند.

در دهه ۱۹۶۰ با الهام از جنبش حقوق مدنی^۳ و جنبش قدرت سیاهان، سرخپوستان نیز به مبارزه برخاستند و جنبش سرخپوستان آمریکا^۴ در دفاع از منافع سرخپوستان به فعالیت پرداخت. یکی از اقدامات مهم آنان، این بود که قدمه‌هایی در جهت پس گرفتن زمینهای که به طور غیر قانونی از آنها گرفته شده بود بردارند. بیش از یکصد پرونده قانونی در این زمینه وجود دارد. در بعضی موارد نیز دادگاه به نفع آنان رای داده و خسارت مالی پرداخت شده است.

سرخپوستان، مثل سیاهان، تقاضای ادغام و هم‌نوایی با جامعه آمریکا را ندارند، بلکه آنان خواهان احترام و حق خود مختاری در اردوگاههای خود هستند.

نشسته گاو

این رمان شرح زندگانی پر از مبارزه یکی از قهرمانان سرخپوستان است. نشسته گاو اسم سرخپوستی «تانا کالپوتا که»^۵ بود. وی در سال ۱۸۳۱ در نزدیکی رودخانه گراند^۶ در سرزمین داکوتا^۷ به دنیا آمد و در ۱۵ دسامبر ۱۸۹۰ در همانجا در گذشت. نشسته گاو به طایفه تئون^۸ سرخپوستان داکوتا از قبیله سو^۹ تعلق داشت. در تحت فرماندهی او طوایف مختلف قبیله سو در مبارزات و تلاش خود جهت ادامه حیات متحد شدند. او مردی بود مغرور و با مناعت و بی‌اعتنا نسبت به سفیدپوستان، مقاومت در برابر سلطه آنان از خصوصیات بارز او است. او هرگز با دولت آمریکا معاهده‌ای امضا نکرد و برخلاف سایر سرخپوستان از قبول هر گونه هدایای پرزرق و برق خودداری می‌کرد.

نشسته گاو که به قبیله سرخپوستی و پادیه نشین و جنگجوی سو تعلق داشت، از همان اوایل زندگی رهبری قوم را برعهده داشت و بعدها در فعالیتهای انجمنی که هدفش ایجاد رفاه برای افراد قبیله بود، مشارکت نمود. اولین برخورد او با سربازان سفیدپوست در سال ۱۸۶۳ صورت گرفت، هنگامی که ارتش آمریکا علیه طایفه سائیسو^{۱۰} در واکنش به کشتاری که آنان در مینوسوتا^{۱۱} انجام داده بودند وارد عمل شد. با اینکه در آن کشتار طایفه تئون دخالتی نداشت، از آن به بعد او دیگر پیوسته در جنگ و جدال بود. به دلیل شجاعت و خردمندی‌اش در حدود سال ۱۸۶۷ رئیس تمام طوایف سو به شمار رفت.

وقتی که در اواسط دهه ۱۸۷۰ در بلک هیلز^{۱۲} طلا کشف شد، دولت آمریکا مثل همیشه قولی را که دو سال پیش به آنان داده بود زیر پا گذاشت و جهت محافظت جویندگان سفیدپوست طلا به همه قبایل سو دستور داد که تا ۳۱ ژانویه به اردوگاه بروند در غیر این صورت دشمن تلقی خواهند شد. نشسته گاو از این امر بسیار خشمگین شد و به مقاومت پرداخت، زیرا

اگر او حتی میخواست اطاعت کند، نمی توانست قبیله را در آن سرما زمستان و در آن فرصت کوتاه ۳۹۰ کیلومتر جابجا کند.

در ماه مارس همان سال ژنرال جرج کروک ۱۱ حمله ای همه جانبه علیه سرخپوستان به اصطلاح متخاصم را شروع کرد. نشسته گاو با دعوت سران قبایل سو، شایان ۱۷ و بعضی سران قبیله آرایاهو ۱۸ به اقامتگاهش در سرزمین مونتانا واکنش نشان داد. در ۱۶ ژوئن قوای ژنرال کروک در نبرد روزیاد ۱۹ مجبور به عقب نشینی شد. سپس سران سرخپوست اردوگاههای خود را به دره رودخانه لیدل بیگ هورن ۲۰ انتقال دادند. در این موقع بود که نشسته گاو رقص خورشید معروف خود را که نوعی مراسم مذهبی بود شروع کرد. وقتی که او از حالت جذب بیرون آمد اظهار داشت که در زویا دیده است که سربازان مثل ملخ از آسمان به اردوگاه او می ریزند. پیشگویی او در ۲۵ ژوئن به واقعیت پیوست که در آن نیروهای ژنرال کاستر به دهکده های سرخپوستان نزدیک شدند و همه سربازان تحت فرماندهی اش در آن حمله نابود شدند.

افکار عمومی نسبت به این شکست مفتضحانه در آن نبرد واکنش شدیدی به دنبال آورد که به تسریع و تشدید عملیات نظامی علیه سرخپوستان انجامید. با اینکه سرخپوستان در نبردی با قوای ایالات متحده پیروز شده بودند، اما نمی توانستند در جنگی که منبع غذایی آنها را نابود می کرد پیروز شوند. در ماه مه ۱۸۷۷ نشسته گاو با رهبری افرداش از مرز گذشته و به کانادا رفتند. بالاخره قحطی او را مجبور کرد که با باقیمانده افرادش به داکوتای شمالی برگردد و در ۱۹ جولای ۱۸۸۱ در فورت بو فورد ۲۱ تسلیم گردد.

با اینکه به نشسته گاو قول داده بودند که پس از تسلیم بخشوده خواهد شد، با این حال به مدت دو سال زندانی شد. پس از آن به او اجازه داده شد در پایگاه استدینگ راک ۲۲ نزد افرداش برود. در آنجا که در تحت نظارت سرگرد مک لاین قرار داشت، وی را یک سرخپوست خطرناک و مزاحم می شمردند. مک لاین برای اینکه از دست نشسته گاو خلاصی یابد به او اجازه داد که در گردهم آبی غرب وحشی که توسط بافلویل ۲۳ ترتیب داده شده بود، شرکت کند. در آنجا بود که نشسته گاو عنوان بالاترین سرکرده قبایل سرخپوستی را کسب کرده و شهرت جهانی پیدا کرد. پس از بازگشت به اردوگاه، نشسته گاو به زندگی آرامی ادامه داد. وقتی شایعات مربوط به شورش در حال وقوع سرخپوستان، به رهبری احتمالی نشسته گاو به اوج رسید اجتماعات سفیدپوستان وحشت کردند. آن وقت بود که دستور دستگیری او صادر شد. او توسط افراد پلیس آمریکا در سپیده دمی از خانه اش بیرون کشیده شد و در شلوغی ناشی از درگیری طرفین کشته شد و بدین گونه پایان رمان، پایان زندگانی نشسته گاو است.

روزی که خورشید مرد

یکی دیگر از نمونه های جالب داستانهای سرخپوستان، رمانی است به نام «روزی که خورشید مرد» داستان بر محور شخصیت پردازی دو نفر که هر دو به ملاقات نشسته گاو می روند و سادتهای که در آخرین مقاومت سرخپوستان با شکست مواجه می شود، می چرخد.

در داستان چنین آمده است: استوارت کرک مرد جاه طلبی است که برای سرکوبی سرخپوستان وارد ارتش آمریکا شده است. به وی ماموریت داده می شود که درباره رقص ارواح که در آن سرخپوستان ظهور مسیحایی را پیش بینی می کنند، گزارش تهیه کند. کرک با فرصت طلبی به گزارشهای خود آب و تاب می دهد تا بتواند بدین طریق به خواسته های

خود برسد. شخصیت مهم دیگر داستان مرد جوانی است به نام جان ویتروپ. او سرخپوستی است از قبیله سو که در یک خانواده سفیدپوست و روشنفکر بزرگ شده است و حال در کالجی به تحصیل مشغول است. جان به جهت احساس تعلقی که نسبت به افراد قبیله خود دارد تحصیلاتش را نیمه تمام گذاشته به پیش قبیله خود می رود و به خدمت نشسته گاو - که رهبر شناخته شده سرخپوستان است - درمی آید.

در اردوگاه سرخپوستان، نشسته گاو با چند نفر از سران سایر قبایل ملاقات می کند، آنان از نبشته گاو می خواهند که سازش کند، اما او نمی پذیرد. در همین موقع جان از راه می رسد، وی به دلیل تحصیلات و آشنایی با فرهنگ سفیدپوستان برتری خود را در کمک قبیله در همان روز اول نشان می دهد. جان از طرف نشسته گاو ماموریت می یابد تا با سران سایر قبایل سرخپوست ملاقات کند و ببیند که آیا رقصهای مذهبی آنان به طور جدی انجام می گیرد و نیز آیا در صورت یک مقابله احتمالی قبیله سو با سفیدپوستان، آنان را یاری خواهند کرد؟

سرگرد مک لاین، سرپرست امور سرخپوستان اردوگاه استدینگ - راک، از ماموریت جان آگاهی پیدا می کند، و دستور بازداشت جان را به اتهام واهی دزدی اسب صادر می کند.

در ضمن کرک، این بار به بهانه عکسبرداری برای تهیه گزارش روانه شهرگان سایت ۲۴ می شود. در آنجا از وجود فردی به نام جان و ماموریت، و دستور جلب او آگاه می شود، لذا جهت رسیدن به هدفهایش در نجات جان از مهلکه کمک می کند. بدین ترتیب آن دو با همدیگر آشنا و همراه می گردند هر دو به طرف مقابل مظنون هستند و می خواهند برای دستیابی به اهداف خود (جان برای کمک به سرخپوستان و کرک جهت رسیدن به جاه طلبی های شخصی) استفاده کنند.

جان پس از انجام ماموریتش نزد آقای مک لاین که دستور جلب او را صادر کرده بود، می رود و خود را تسلیم می کند و در ضمن یادآور می شود که او و نشسته گاو خواهان صلح و سازش هستند، اما آقای مک لاین متقاعد نشده برای دستگیری نشسته گاو طرح ریزی می کند.

در همان موقع ارتش به اطراف اردوگاههای مختلف سرخپوستان نیرو می فرستد. ژنرال مایلز در ملاقاتش با کرک به او یادآور می شود که دستگیری نشسته گاو امر مهمی است و او باید این کار را انجام دهد. اما قبل از این که کرک بتواند برنامه های عملیاتی خود را پیاده کند به او دستور می رسد که به پیش ژنرال مایلز برگردد و عملیات دستگیری نشسته گاو به دست آقای مک لاین سپرده می شود. عملیات شروع می شود، پلیس وارد منزل او شده و دستگیرش می کند. افراد قبیله و پیروان باخبر می شوند، درگیری و تیراندازی شروع می شود تا از طرف ارتش کمک برسد، تعداد یشماری از طرفین و همچنین خود نشسته گاو کشته می شوند.

جان از زندان رها شده به اردوگاه می رود، اما پس از پایان خاتمه بدانجا می رسد. وی بلافاصله به اردوگاهی دیگر به پیش رئیس قبیله به نام «بلندپا» (بیگ فوت) می رود تا او را متقاعد کند که تسلیم شود، زیرا سربازان از هر طرف فرا می رسند و مقاومت فایده ای ندارد. بلندپا قبول می کند و قبیله به طرف شمال حرکت می کند، اما ارتش آنان را در محلی به نام «وندندی» در داکوتا محاصره می کند و قتل عام می کند و با این حادثه خورشید می میرد و فصلی در مبارزات سرخپوستان بسته می شود.

•••

«نشسته گاو» و «روزی که خورشید می میرد» تاریخ نیستند، بلکه رمان هستند، اما با واقعیات تاریخی همخوانی دارند. این داستانها خواننده را با چگونگی برخورد سفیدپوستان و سیاست منفعل کردن قبایل مختلف

ندارد، اما در میان این گونه رمانها آنچه شقاوت فوق العاده سفیدپوستان مسلط را بر سرخپوستان نشان می‌دهد، همچنان خواننده و خواستار دارد و از طرف دیگر فرهنگ قومی و افسانه‌های سرخپوستان ارزش و غنای انکار ناپذیر خود را در جهان به کرسی اثبات نشانده است.

سلطه سیاسی و جغرافیایی سرخپوستان پایان یافته، حیات کنونی‌شان دستخوش زوال حتمی است، اما حیات فرهنگی و معنوی سرخپوستان، تا ابد پایدار خواهند ماند. آیا آمریکاییان چنین اقبالی را خواهند داشت؟ این را تنها تاریخ پاسخ خواهد داد.

The Day the Sun Died

A Novel by Dale Van Every



1. penoscot
2. Boston
3. Reservation
4. Chrokee
5. Wounded Knee
6. Civil Rights
7. American Indian Movement (A I M)
8. Tanaka Iyotede
9. Grand River
10. Dakota Territory
11. Teton
12. Rosebud
13. Cent Slov
14. Mine Sotta
15. Black Hills
16. George Krok
17. Shayan
18. Arapahoo
19. Rosebud
20. Little
21. Fl, Buford
22. Standing Bighorn Rock Agency
23. Buffalo Bill
24. Gunsite
25. Big Foot

سرخپوستی در نیمه دوم قرن نوزدهم آشنا می‌سازد. به نوعی نویسنده تاریخ را در قالب رمانی شیوا بیان می‌کند.

صرف نظر از سیاست کلی سفیدپوستها (دولت و ارتش آمریکا) در سرکوبی سرخپوستان، عوامل متعددی دیگری چون جاه طلبی بعضی افراد سرخپوست، سوء تفاهم‌ها، شرایط تنش‌زا، وجود شایعات و ... همه دست به دست هم می‌دهند تا به نبردی ناعادلانه و کشتاری بیرحمانه بیانجامد.

و چنین است که با وجود افراد با حسن نیت و تلاش بسیاری در رده‌های مختلف جهت ایجاد آرامش، وضع به خشونت کشیده می‌شود و عدای بی‌گناه نابود می‌شوند.

هر چند خواننده متقاعد شده باشد که سفیدپوستان بالاخره می‌توانند سرورسزمین آمریکا باشند، باز نمی‌توان اعمال آن همه خشونت و تحقیر را علیه سرخپوستان موجه دانست. همگون سازی سرخپوستان، ادغام آنان در فرهنگ آمریکا، گرفتن زمینها و ...

با خواندن این داستان خواننده چنین احساسی دارد و خشمی را کاملاً حس می‌کند که سرخپوستان بر اثر استثمار و نابودیشان در دل دارند. فرهنگ سرمایه‌داری، استثمارگر و خشن آمریکا در قرن نوزدهم در این داستانشا بخوبی تصویر شده است. سرخپوستان سرزمینهای خود را از دست داده‌اند و در اردوگاهها به صورت زندانی و چشم به راه روز توزیع جیره غذایی نشسته‌اند. آنان بهت زده، سرخورده، اما مغرور و در ضمن خرافاتی و غیر مسلح به دانش و تکنیک امروزی می‌شوند مقاومت کنند و هویت و فرهنگ خود را حفظ نمایند. اما روند تاریخ به سود آنان نیست. آنچه اجتناب‌ناپذیر است اتفاق می‌افتد و مقاومت آنان در هم شکسته می‌شود.

در این میان شخصیتها با انگیزه‌های متفاوت وارد صحنه می‌شوند. هر کس به فراخور روحیه، تعلق خاطر، و ارزشها و بینشهای خود رفتار می‌کنند. آنان ضمن اینکه خود حوادث را می‌سازند در ضمن اسیر حوادثی هستند که از احاطه آنان خارج است. در چنین شرایطی است که به الگوهای شخصیتی و اخلاقی متفاوت بر می‌خوریم.

یکی از الگوهای شخصیتی جالب و قابل تعمق در این داستانها شخصیتهای حاشیه‌ای است. این گونه افراد که به دلیل دوگانگیهای فیزیولوژیکی (مثل دورگه بودن) یا دوگانگی فرهنگی (مثل سرخپوستی که توسط سفیدها تربیت شده یا برعکس) اغلب افرادی مردد هستند، نه می‌توانند آن باشند و نه این. جان ویتروپ در این داستان چنین شخصیتی است، وی با وجود احساس تعلق خاطر به سرخپوستان و قبیله‌اش نمی‌تواند همه افکار آنها را بپذیرد، لذا دیگر او یک سرخپوست کامل نیست، زیرا از فرهنگ خود فاصله زیادی گرفته است. در ضمن سفیدپوست هم نیست، زیرا که تبعیض و حقارتی را که سفیدها در حق سرخپوستان روا می‌دارند کاملاً احساس می‌کند و از آن متفر است. نمونه دیگر همسر آقای مک لاین سرپرست امور اردوگاه است، این زن دورگه است. او در این داستان از ماموریتی که نشسته گاو به جان می‌دهد آگاهی پیدا می‌کند و آن را به شوهرش باز می‌گوید. اما در ضمن برای این که به سرخپوستان خدمتی کرده باشد به طور پنهانی به جان پیغام می‌فرستد که شوهرش دستور بازداشت او را صادر کرده است تا او بتواند فرار کند. البته شخصیتهای حاشیه‌ای واقعی، همانگونه که از مطالعات جامعه‌شناختی بر می‌آید، بر خلاف شخصیتهای این رمان، چندان الگوهای مطلوبی نیستند، اما به هر حال خواننده غیر متخصص با این پدیده آشنا می‌شود.

هر چند امروزه رمان و نمایش سرخپوستی رونق و رواج گذشته را